

دوباره آزمودن آزموده ها:

پیامدهای برنامه‌ی تعدیل ساختاری بر زندگی زحمت کشان

احمد سیف

اگر ادعاهای مدافعان برنامه‌ی قتل عام اقتصادی، که به عنوان تعدیل ساختاری در کشورهای پیرامونی پیاده می‌شود، درست می‌بود، دیگر غمی نباید باشد. چون در ایران، هم خصوصی کردن گسترده را در پیش گرفته‌اند و هم کنترل زدایی از واردات و هم آن گونه که در روزنامه‌های اخیر خوانده‌ایم، در کنار حذف بسیاری از یارانه‌ها، می‌خواهند بنزین را نیز به قیمت تمام شده در اختیار مصرف کنندگان قرار بدهند. به داستان‌های جذابی که در یکی دو سال اخیر در این باره در مطبوعات درج شده، دیگر نمی‌پردازم؛ ولی با اندکی دقت، دامنه‌ی خراب کاری اقتصادی‌یی که در پوشش این سیاست‌ها در حال شکل گیری است، روشن می‌شود. در «همشهری» (۸۲/۳/۱۲) می‌خوانیم، که «واردات گوشت، ۱۰ میلیون روستایی را آواره می‌کند». البته محسن ایلچی در «انتخاب» (۸۲/۲/۲۸) اخطار می‌کند، که اجرای برنامه‌ی تعدیل را به خاطر بالا رفتن تورم یا بیکاری نباید متوقف کرد، چون به قول او این «تب یا گفتمان حاکم بر اقتصاد جهانی است. و به علاوه، با اجرای این سیاست‌ها، ایران می‌خواهد به سازمان تجارت جهانی بپیوندد». حالا در این میان، زندگی مردمی که همه‌ی زندگی‌شان به مخاطره خواهد افتاد، چه می‌شود، مسأله‌ای نیست که مورد توجه نویسندگان محترم ما قرار بگیرد.

بدون این که بخواهم به جزئیات بپردازم، باید بگویم که در عین حال بر همگان روشن است، که دو مشکل اساسی اقتصاد ایران: یکی، گسترش نابرابری اقتصادی و دیگری، رشد بیکاری در جامعه است. و آن وقت، پرسش اساسی این است که اجرای این سیاست‌ها برای تخفیف این دو مشکل اساسی چه پیامدهایی خواهد داشت؟ در این جا، شواهدی که از تجربه‌ی خصوصی کردن در کشورهای جهان داریم، بسیار سودمند خواهد بود. به شماری از آنها اشاره خواهم کرد.

اگر چه به وجوهی از اقتصاد ایران خواهم پرداخت، ولی اجازه بدهید ابتدا از خصوصی کردن واحدهای دولتی، بررسی خلاصه‌ای به دست داده و توجه را به پیامدهایش جلب کنم. به گمان من، پیامد اجرای این سیاست‌ها در ایران، اگر از این بدتر نباشد، بدون تردید بهتر نخواهد بود.

در این که شرکت‌های دولتی در ایران بد اداره می‌شوند، تردیدی نیست. رایی است، که جملگی بر آنند؛ ولی برای رفع این مشکل، باید قبل از هر چیز ریشه‌یابی کرد، والا تغییر در شکل حقوقی مالکیت نمی‌تواند به حال اقتصاد ایران مفید باشد. به تجربه‌ی خصوصی سازی در ایران به تفصیل نمی‌پردازم، که تجربه‌ی کاملاً ناموفقی بود. نه موجب بهبود بازدهی شد و نه این که نقدینه‌های سرگردان را به کارهای تولید جلب کرد. عده‌ای «شهرود درجه‌ی یک»، که اطلاعات درونی داشتند، ثروت‌های افسانه‌ای اندوختند و دست و پنجه‌ی دیگرانی که می‌خواستند از این خوان یغما بهره‌ای بگیرند، سوخت. کار به حدی خراب شد، که شماری از این شرکت‌ها که پس از خصوصی سازی به ورشکستگی کشیده شده بودند،

در مطبوعات داخلی‌یی که در سایتهای اینترنتی در دسترس است، می‌خوانم که سیاست پردازان بالاخره پرده‌ها را کنار زده و رسماً اعلام کرده‌اند که می‌خواهند با توسل به برنامه‌ی تعدیل ساختاری (خصوصی سازی واحدهای دولتی، کنترل زدایی، حذف یارانه‌ها، و جلب و جذب سرمایه گذاری خارجی و رفم‌های دیگر) مشکلات و مصائب اقتصادی ایران را حل نمایند. اگر چه این داستان تازه‌ی نیست و به واقع دوباره آزمودن سیاست‌هایی است که حتا در ایران هم آزموده شده است، ولی همان گونه که در جای دیگر نوشته‌ام، به گمان من، اجرای این سیاست‌ها در کشوری چون ایران چیزی به غیر از زمینه سازی برای قتل عام اقتصادی نیست. (۲) با این همه، شماری از مدافعان این برنامه‌ی قتل عام اقتصادی، در این روزنامه‌ها، این مژده را می‌دهند که بالاخره سر از مشکلات اقتصادی ایران در آورده و راه برون رفت را نیز یافته‌اند. گذشت زمان نشان خواهد داد، که چرا این سیاست‌ها به جای حل مشکلات اقتصادی ایران، بر آنها خواهد افزود. ولی برای قابل قبول کردن این مجموعه‌ی سیاست‌ها، زمینه سازی‌یی لازم است که به شماری از آنها اشاره می‌کنم.

حسین بیات در «همشهری» (۸۲/۲/۲۵) ادعا می‌کند، که «اقتصاد دولتی، سرچشمه‌ی مافیای قدرت است». اکبر ترکان «همشهری»، (۸۲/۲/۲۴) هم بدون این که منبعی به دست بدهد، مدعی می‌شود، که «نتایج مطالعات علمی و کارشناسانه‌ی اقتصاددانان معتبر جهان نشان می‌دهد اقتصاد دولتی یکی از عوامل و زمینه‌های فساد اقتصادی است» و از آن گذشته، «نمی‌توان در یک جامعه، ثروت را به طور مساوی بین تمامی اقشار تقسیم کرد» و دلیل‌اش هم این است، که نه در قانون اساسی چنین چیزی آمده است و «نه در خط مشی‌های رهبری جامعه دیده می‌شود». از سوی دیگر می‌دانیم که ۳۶ شرکت تحت پوشش وزارت نیرو آماده‌ی واگذاری به بخش خصوصی است. «همشهری»، (۸۲/۲/۲۳) علاوه بر بانک‌ها، که قرار است واگذار شوند «همشهری»، (۸۲/۳/۲۶)، شرکت پتروشیمی هم قرار است ۵۱ درصد سهام خود را به شرکت‌های ایرانی واگذار نماید. (همان) در راستای اجرای این سیاست، هم چنین باخبر می‌شویم که واردات همگی کالاها به جز چای و برنج و شکر و خودرو قرار است آزاد شود. «همشهری»، (۸۲/۳/۱۸) البته روشن می‌شود، که اگر چه واردات خودرو به طور کامل آزاد نخواهد بود، ولی فهرستی از خودروهایی که ورود آنها آزاد خواهد شد، به زودی اعلام خواهد شد. از قول وزیر صنایع و معادن هم می‌خوانیم، که «بدون حضور شرکت‌های بین المللی، بهره برداری از معادن ممکن نیست» «همشهری»، (۸۲/۳/۳)، یعنی علاوه بر پتروشیمی، معادن هم باید واگذار شوند. و در شماره‌ی روز قبل «همشهری» نیز خوانده بودیم، که کیش پایگاه مطمئنی برای بیمه‌های خصوصی است. این را نیز می‌دانیم، که برنامه‌ی خصوصی سازی سازمان آب هم تدوین شده است. «حیات نو اقتصادی»، ۲۰ آبان ۸۲

دوباره به همت بانک‌های دولتی، دولتی شدند تا دوباره به بخش خصوصی واگذار شوند. اگر چه ممکن است عواملی مشخصاً «ایرانی» در این تجربه موثر بوده باشد، ولی مشکل اصلی در جای دیگری است. این سیاست‌های نتولیبرالی، که به زعامت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در جوامع در حال توسعه با کلی تبلیغات پیاده می‌شوند، گرفتار تناقضات بی‌شمار درونی است و نتیجه‌اش در هیچ کشوری - بر خلاف سند سازی‌هایی که درباره‌اش در ایران می‌شود - با موفقیت توأم نبوده است. تازه یکی از صاحب‌نظران داخلی، که درباره‌ی تجربیات پنج سال اول خصوصی سازی قلم زده است، این نکته سنجی بدیع را دارد، که اگر «بخوایم بر اساس روند پنج سال گذشته به امر واگذاری سهام شرکت‌های دولتی اقدام کنیم، واگذاری دارایی‌های شناسایی شده‌ی شرکت‌های دولتی به ۱۸۳۰ سال زمان نیاز خواهد داشت.» (۳)

از این نکته که بگذریم، پرسش این است که پیامدهای اجرای این سیاست‌ها برای اقشار و طبقات مختلف مردم کدام است؟ اجازه بدهید ادعای بهبود بازدهی شرکت‌های به بخش خصوصی واگذار شده را به اختصار بررسی کنم. به غیر از درس نامه‌ها، سند و شاهدهی در تایید این ادعا نداریم و معلوم نیست آن چه که در جای دیگری نشده است، چرا در ایران خواهد شد؟ تا آن جا که شواهد موجود نشان می‌دهد، نتیجه‌ی سیاست تعدیل، کاهش سرمایه‌گذاری و کاهش نرخ رشد اقتصادی بوده است. قبل از آن که به شماری از شواهد موجود اشاره کنم، بد نیست زمینه‌ی نظری‌اش را به دست بدهم. این مورد قبول همگانی است، که برای کارکرد موثر اقتصاد سرمایه‌سالاری، سرمایه‌گذاری برای افزودن بر قابلیت تولیدی و در کنارش ایجاد اشتغال، نظام اقتصادی را با مشکل تحقق‌پذیری مازاد مستتر در فرآورده‌ها روبرو می‌سازد و به رکود منجر می‌شود. پیش گرفتن سیاست صادرات سالار، اگر چه برای شمار معدودی از اقتصادها ممکن است چاره ساز باشد، ولی در اقتصاد جهانی حلال مشکل نیست؛ چون در اقتصاد جهانی، صادرات یک کشور به هر حال واردات کشور دیگری است. یعنی می‌خواهم بر این نکته تاکید کرده باشم، که ادعای تکرار تجربه‌ی ژاپن یا کره جنوبی در کشورهایی چون ایران، ادعای بی‌پایه‌ای است که در عمل امکان‌پذیر نخواهد بود. شرایط تاریخی با سال‌های پس از جنگ دوم جهانی فرق می‌کند. و از آن مهم‌تر، اکنون اغلب کشورهای جهان درگیر یک رقابت تا سر حد مرگ برای افزودن بر صادرات خویشانند و بدیهی است، که این رقابت تا سر حد مرگ مثل هر رقابت دیگری، برنده و بازنده‌ای خواهد داشت. از این نکته که بگذریم، شواهد موجود نشان می‌دهد که در پیامد اجرای این سیاست قتل عام اقتصادی، مقدار سرمایه‌گذاری در اقتصاد کاهش می‌یابد. عواملی که به کاهش سرمایه‌گذاری منجر می‌شود را به صورت زیر خلاصه می‌کنم:

— کاهش مقدار پس‌انداز؛

— افزایش بهای کالاهای سرمایه‌های وارداتی به پول محلی (در نتیجه‌ی بی‌ارزش شدن پول محلی)؛

— افزایش نرخ بهره‌ی واقعی در اقتصاد؛

— کاهش سرمایه‌گذاری دولتی؛

— کاهش تقاضای کل در اقتصاد (در نتیجه‌ی کاهش هزینه‌های دولتی)؛

البته قرار است، کاهش هزینه‌های دولتی به حذف کسری بودجه و در نتیجه به کاهش نرخ بهره در اقتصاد منجر شود. نرخ بهره‌ی پایین‌تر هم در اقتصاد نتولیبرالی موجب افزایش سرمایه‌گذاری می‌شود. یعنی اگر دنباله‌ی این داستان را در درس نامه‌های دانشگاهی بگیریم، مقدار سرمایه‌گذاری باید در اقتصاد افزایش یابد. ولی شواهد موجود در دنیای واقعی خلاف این روند را نشان می‌دهد. همانند دیگر اجزای اقتصاد نتولیبرالی، این ادعا نیز تنها در صفحات درس نامه‌ها وجود دارد و نه در دنیای واقعی. در جهان بیرونی، اگر حتا با همان دیدگاه نتولیبرالی به قضایا بنگریم، این روایت یک ضعف آشکار و اساسی دارد. این ضعف آشکار این است که کاهش نرخ بهره، انگیزه‌ی پس‌انداز کردن را کاهش می‌دهد. در نتیجه، اگر چه ممکن است تقاضا برای وام‌های ارزان زیاد بشود، ولی عرضی و دیعه‌هایی که باید به صورت وام‌های ارزان در بیانند، کاهش می‌یابد و در نتیجه‌ی آن، تقاضاهای احتمالی بیشتر - حتا اگر چنین بشود - برآورده نمی‌شود. اگر دولت از طریق بانک مرکزی مقدار اعتبارات را افزایش بدهد، رشد نقدینگی در اقتصاد بر تورم ناشی از کاهش ارزش پول ملی می‌افزاید. عمل کرد مستمند ساز تورم، موجب کاهش بیشتر در تقاضای کل می‌شود و به این ترتیب، برای سرمایه‌گذاری دلیل و انگیزه‌ی باقی‌نمی‌ماند. افزایش تورم، از سوی دیگر نیز مساله آفرین می‌شود. یعنی هر روزه کم‌ارزش‌تر شدن پول ملی، آن را رفته رفته به صورت «پول داغ» در می‌آورد. یعنی کسانی که پول دارند، ترجیح می‌دهند هر چه سریع‌تر برای به حداقل رساندن ضرر ناشی از بی‌ارزش شدن پول ملی، آن را به کالایی دیگر و یا واحد پولی دیگر دگرسان کنند. اگر در جایی، معاملات قماری در زمین و مستغلات رونق می‌گیرد (مثلاً مجسم کنید اکنون در شمال تهران، به گزارش «همشهری»، ۴ آذر ۸۲، آپارتمان متری یک تا سه میلیون تومان است)، ولی در اغلب موارد بخش قابل توجهی از این پول به صورت ارز در می‌آید و از مملکت می‌گریزد و ضمن افزودن بر تقاضای ارز، فرآیند بی‌ارزش شدن پول ملی را تشدید می‌کند. یعنی یک دور تسلسل انحطاط اقتصادی آغاز می‌شود، که اگر به حال خود رها شود، روز به روز شدیدتر و عمیق‌تر خواهد شد. اغراق نیست اگر بگویم، که نگاهی به اوضاع ایران در چند سال گذشته نیز شاهد این مدعاست. همین جا این نکته را اضافه کنم، که شواهد موجود از کشورهای دیگر نیز همین روایت را به دست می‌دهد. یعنی نه فقط با کاهش سرمایه‌گذاری، ادعای بهبود کارایی نیز تحقق نمی‌یابد، بلکه دیگر متغیرهای اقتصادی نیز عمل کرد مشابهی نشان می‌دهند.

فونتین و جرونومی در بررسی شان درباره‌ی «سرمایه‌گذاری و خصوصی سازی در کشورهای جنوب صحرای آفریقا»، خلاصه‌ای از نتایج بررسی‌های انجام گرفته را ارائه داده‌اند. تاثیر برنامه‌ی تعدیل ساختاری بر مقدار سرمایه‌گذاری در همی این بررسی‌ها منفی بود. سرمایه‌گذاری به طور کلی در این کشورها روند کاهش یابنده داشت و در سال ۸۵-۱۹۸۴ به کمترین مقدار خود رسید. اگر چه دلایل متعددی برای این روند کاهش یابنده وجود دارد، ولی «اکثریت محققین بر این باورند که سیاست تعدیل، این روند منفی را تشدید کرده است.» (۴)

ناگفته روشن است، که کاهش سرمایه‌گذاری در اقتصاد، در عمل به صورت امکانات اشتغال کمتر - یا بیکاری بیشتر - در می‌آید و توزیع



درآمد را به نفع سرمایه و به ضرر کار تغییر می‌دهد. این پیامد در کشورهای چون ایران، که یک نظام رفاه اجتماعی هم ندارند، به گسترش فقر، خیابان نشینی، و نداری گسترده تر در می‌آید. قبل از آن که به دیگر ادعاها بپردازم، بد نیست تصویر مختصری از وضعیت در ایران به دست بدهم. از افزایش خیابان نشینی در شهرهای بزرگ ایران باخبریم، ولی علی رضا اهوازی با ارائه پنج تصویر از بازار میوه و تره بار قزل قلعی تهران، آمار زیر را از کسانی که در میان میوه های فاسد مشغول بازیابی میوه و تره بار قابل استفاده و حتا سر و دم ماهی بودند، به دست می‌دهد: (۵)

اسفند ۱۳۷۵	۱۷ نفر	۱۰ مرد و ۷ زن
فروردین ۱۳۷۶	۵۷ نفر	۳۹ مرد و ۱۸ زن
شهریور ۱۳۷۶	۸۷ نفر	۵۰ مرد و ۳۷ زن
اسفند ۱۳۷۶	۱۹۵ نفر	۷۵ مرد و ۱۲۰ زن
مرداد ۱۳۷۷	۷۰۰ نفر	۲۷۰ مرد و ۴۱۸ زن
و ۱۲ کودک کم‌تر از ۱۰ سال		

و اما در خصوص ادعای بهبود بازدهی شرکت‌هایی که به بخش خصوصی واگذار شده، چه می‌توان گفت؟

دیوید پاتر در پژوهش خویش درباره‌ی تعدیل ساختاری در تانزانیا، ضمن اشاره به علل و انگیزه‌های خصوصی سازی - این فرضیه که بخش خصوصی با کارایی بیشتری این واحدها را اداره خواهد کرد - نتیجه گرفت که «هیچ سند و شهادی که نشان بدهد، که این واحدها در بخش دولتی با کارایی کمتری از بخش خصوصی اداره می‌شدند، وجود ندارد» و افزود: «صرف خصوصی سازی بدون تزریق منابع بیشتر، ضرورتاً هیچ مشکلی را حل نخواهد کرد». آن چه از دیدگاه پاتر مهم است، انعطاف در مدیریت و نوآوری‌های تکنیکی است. به علاوه، نظام مدیریت آن گونه باید باشد که کارگران و کارمندان یک واحد از موفقیت‌های واحدی که در آن کار می‌کنند، بهره مند شوند (برنامه‌های گوناگون شراکت کارگران در سود). در غیر این صورت، در نبود این انگیزه، دل سوزی لازم وجود نخواهد داشت. (۶)

جان ویز، که برای بررسی پیامدهای خصوصی سازی در مکزیک از مدل اکونومتریک نیز استفاده کرد، ضمن تایید تاثیر ساختار بازار، درجه و غلظت رقابت آمیز بودن بازار بر کارایی واحدها، نتیجه گرفت تا آن جا که به تاثیر «شیوه مالکیت» بر کارایی مربوط می‌شود، «در تایید این دیدگاه، که مالکیت دولتی به خودی خود باعث عدم کارایی می‌شود، هیچ سند و شهادی وجود ندارد» و اضافه کرد: واحدهای دولتی به خاطر دلایل دیگر و نه مالکیت دولتی است، که کارایی پایینی دارند. به علاوه، «آن چه بر اساس نتایج این پژوهش می‌توان گفت، این که خصوصی سازی واحدها با ادعای رسیدن به کارایی بیشتر، ادعای بی پایه‌ای است». (۷)

خصوصی سازی در مالزی نیز پیامدهای متفاوتی نداشته است. از جزییات برنامه‌ی خصوصی سازی که با رابطه سالاری انجام گرفت. در می‌گذریم؛ ولی به گفته‌ی جومو آن چه اهمیت دارد، رقابت آمیز کردن بازار است، نه تغییر در شکل مالکیت. یعنی وقتی یک شرکت انحصاری دولتی بدون تغییری در ساختار بازار به بخش خصوصی واگذار می‌شود، نتیجه‌اش عمدتاً این خواهد بود که مصرف کنندگان بازنده اصلی این تغییر در شکل مالکیت خواهند بود. نتایج بررسی جومو را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

- ادعای دولت که خصوصی سازی باعث بیشتر شدن رشد اقتصادی شده است، با اسناد و شواهد نمی‌خواند و ادعای بی پایه‌ایست؛

- به عکس، این احتمالاً درست است که واگذاری واحدهای دولتی به بخش

خصوصی، موجب به هدر رفتن منابع سرمایه‌ای در اقتصاد شده است. مضافاً که بازار سهام، که در نتیجه‌ی برنامه‌ی خصوصی سازی رشد یافت، در تامین مالی شرکت‌ها، به خصوص شرکت‌های عمدتاً خارجی صنعتی، نقش قابل توجهی نداشته است؛

- به جای واگذار واحدهای دولتی بی که بد اداره می‌شوند، دولت دقیقاً عکس آن عمل کرده است. یعنی دولت، واحدهای سودآور دولتی را به بخش خصوصی واگذار کرده و تنها واحدهای بد اداره شده و زیان ده در بخش دولتی مانده است؛

- یکی از نتایج چشم گیر برنامه‌ی خصوصی سازی در مالزی، تمرکز بیش از حد ثروت در دست کسانی است که به شکل و شیوه‌ای با مقامات دولتی مربوط هستند: (۸)

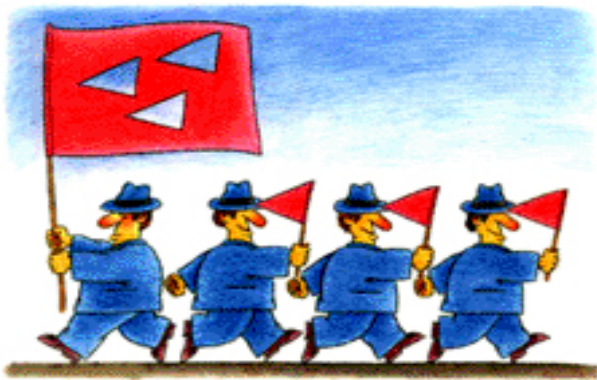
کاراتاس که برنامه‌ی خصوصی سازی ترکیه را مورد مطالعه قرار داده نیز به نتایج جالبی دست یافته است:

- سودآوری اداری تلفن ترکیه (Teletas)، صنایع فولاد و صنایع پتروشیمی پس از خصوصی سازی به مقدار قابل توجهی افزایش یافت، ولی «علت این امر، این بود که این شرکت‌ها با استفاده از قدرت خود در بازار، قیمت‌ها را افزایش دادند». در پیوند با خصوصی سازی صنایع سیمان، که در کل پنج کارخانه‌ی سیمان سازی به بخش خصوصی واگذار شد، سودآوری در یک کارخانه پس از خصوصی سازی افزایش یافت، ولی در چهار کارخانه‌ی دیگر سودآوری کاهش یافت.

- در خصوص بازدهی کار نیز نتایج به دست آمده، یک دست نیست. در صنایع سیمان، پتروشیمی، تصفیوی نفت و یک شرکت تلفن واگذار شده به بخش خصوصی، بازدهی کار افزایش یافت؛ ولی در صنایع فولاد، یک شرکت تلفن دیگر، و صنایع سازنده‌ی مواد غذایی حیوانی، بازدهی کار کاهش نشان می‌دهد. جالب است اگر توجه کنیم، که در صنایع فولاد و شرکت تلفن (Teletas)، با وجود کاهش بازدهی کار، سودآوری شان افزایش یافت. (۹)

از این بررسی‌های دانشگاهی که بگذریم، درباره‌ی پیامدهای تعدیل ساختاری برای زحمت کشان و طبقات نادر جامعه چه می‌توان گفت؟ بودهو، اقتصاددانان برجسته‌ی گراندایی - که یکی از کارشناسان ارشد صندوق بین المللی پول بود، ولی در اعتراض به آن چه که او «سیاست‌های صندوق برای قتل عام» نامید، از مقام‌اش استعفا داد - بر این عقیده است، که هدف اصلی سیاست تعدیل، کاستن از مصرف در کشورهای در حال توسعه است، تا «با هدایت منابع به تولیدات صادراتی، بدهی‌های خارجی پرداخت شوند». به گفته‌ی بودهو، در کشورهایی که این سیاست را در پیش گرفته‌اند، هر سال حداقل شش میلیون کودک کم‌تر از پنج سال مشخصاً در نتیجه‌ی این سیاست‌ها تلف می‌شوند و مطابق برآورد سازمان معتبر «برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل متحد» در ده سال اولی که برنامه‌های تعدیل پیاده شدند، شمار کسانی که در فقر مطلق زندگی می‌کنند، دو برابر شده و از ۱۲۰۰ میلیون نفر گذشته است. (۱۰) با این همه، یکی از عیان ترین و در عین حال پر مخاطره ترین پیامدهای برنامه‌ی تعدیل ساختاری، تورم آفرینی آن است. گذشته از حذف یارانه ها و کاهش خدمات ارائه شده از سوی دولت و یا افزودن بر بهای آن‌ها، کاهش ارزش پول ملی - که معمولاً تحت عنوان «تصحیح عمل کرد بازار» و یا در موارد دیگر، «تک نرخی کردن ارز» صورت می‌گیرد - از عوامل اصلی تورم آفرین هستند. در یک اقتصاد سرمایه سالاری، تورم یکی از عمده ترین ابزارهایی است، که باعث بروز نابرابری بیشتر در توزیع درآمد و ثروت می‌شود.

نکته این است، که آن چه در پوشش برنامه‌ی تعدیل ساختاری اتفاق می‌افتد، تبدیل «اقتصاد سرمایه سالاری» به «جامعه‌ی سرمایه سالاری» است. یعنی جامعه‌ای که در آن همه چیز به صورت کالا در آمده و بهایی



دو برابر بدهکاری شان در ده سال پیش، بدهکارند. به گفته‌ی یک محقق برزیلی، برای ما راهی غیر از شکستن این دور تسلسل وجود ندارد، چون «هر چه که بیشتر می‌پردازیم، بدهی‌مان نیز بیشتر می‌شود» (۱۳). چند نمونه‌ی مشخص‌تر از خرابی وضع افشار آسیب پذیر به دست بدهم. در همه‌ی جوامعی که این برنامه را در پیش گرفته‌اند، مقدار واقعی درآمد بخش قابل توجهی از جمعیت - کارمندان دولت و به طور کلی کسانی که درآمد و حقوق ثابت دارند، کارگران، و دهقانان - به مقدار چشم گیری سقوط کرده و پایین آمده است. این کاستن از مقدار واقعی درآمد در هر جامعه‌ی، پیامدهای ناهنجار فراوانی دارد. گذشته از گسترش کارهای غیر قانونی (قاچاق و فحشا)، چون زندگی با درآمد ناشی از یک شغل نمی‌گذرد، هر آن کسی که بتواند دو یا سه شغلی می‌شود و نتیجه‌ی چند شغلی شدن نیز این است، که هیچ کدام از مشاغل به درستی انجام نمی‌شوند و از آن گریزی نیز نیست. نه فقط زندگی و رفاه خانواده ها به شدت دست خراب می‌شود، که کیفیت کار و فعالیت در عرصه های مختلف در جامعه نیز پایین می‌آید. برای نمونه، معلمان و کارمندان وقتی که شانس بیاورند و اتوموبیل قرضه‌ای داشته باشند، در کنار کار معمولی شان و تدریس خصوصی و عمومی، راننده‌ی تاکسی هم می‌شوند و اگر اتوموبیل نداشته باشند، که در چنین جوامعی انواع و اقسام کارهای دلالتی هم هست. اگر هم این امکانات نباشد، که جواب سلام متقاضی را بدون رشوه نمی‌دهند. ملی شدن و سراسری شدن رشوه خوری، رشد چشم گیر فساد اخلاقی و اداری در این جوامع، فقط با توجه به این زمینه هاست که قابل درک می‌شود. برای نمونه، بنگاه اطلاعات موزامبیک، در تحلیل کوتاهی که بر تجربه‌ی تعدیل ساختاری در آن کشور نوشت، متذکر شد که «نتایج اقتصادی با مزدهای پایین و کاهش یابنده در خیابان‌های میوتو (پایتخت موزامبیک) نمایان است. کودکان برای افزودن بر درآمد خانوار به هر کاری دست می‌زنند. مزدهای پایین هم چنین موجب بروز سرقت و فساد هم می‌شود. در مدارس موزامبیک، شاهد رسوایی‌های مکرر هستیم. معلمانی که حقوق بسیار کمی دریافت می‌کنند، برای حضور دانش آموزان در کلاس‌ها و از آن بدتر، قبول کردن شان در امتحانات، رشوه طلب می‌کنند. سرقت از کارخانه ها، بنادر، و ایستگاه های راه آهن نیز به همین مقوله‌ی - پرداخت مزدهای ناچیز - مربوط می‌شود» (۱۴). مارکوس آزودا، یکی از اقتصاددانان برجسته‌ی آمریکای لاتین، مشکل اساسی را در این می‌بیند که کشورهای در حال توسعه، الگوی توسعه‌ی را در پیش گرفته‌اند، که نه فقط نامطلوب است، بلکه به واقع منشاء همه‌ی مشکلاتی است که این جوامع با آن روبرو هستند. او می‌نویسد: «دولت و ثروت مندان کشورهای ما با لفاظی این اندیشه را در ما جا انداختند، که هر چه بیشتر از شمال تقلید کنیم، بیشتر توسعه پیدا خواهیم کرد. صندوق بین المللی پول و بانک جهانی نیز همین الگوی توسعه را به همه‌ی کشورهای جنوب ارائه

دارد، که اگر پول داشتی و آن بها را پرداختی که به آن «کالا» دسترسی خواهی داشت و اگر قدرت خرید نبود، که به قول معروف «آشی» هم نیست. در این چنین جامعه‌ی، شاهد کالا سالاری به گسترده ترین صورت آن هستیم و منظوم تنها واگذاری آموزش و بهداشت به بخش خصوصی و پولکی کردن آن‌ها نیست، که اداری زندان‌ها، پلیس، آب و برق و جاده نیز به بخش خصوصی واگذار شده است و کار به جایی رسیده است، که رسماً و علناً از ایجاد بازار خرید و فروش اعضای بدن انسان نیز سخن می‌گویند. از این نکات کلی که بگذریم، در تحت برنامه‌ی تعدیل ساختاری، در حالی که مزدها ثابت می‌ماند، به علت بالا بودن تورم و افزوده شدن بر آن، قیمت‌ها هر روزه بیشتر شده و مقدار واقعی مزد (قدرت خرید مزد) کاهش می‌یابد. کاهش و حذف یارانه ها و برداشتن هر گونه کنترلی بر روی قیمت‌ها در شرایطی که کمبود سالاری حاکم است و هم چنین کاهش ادامه دار ارزش پول ملی، هزینه‌ی واردات را به پول محلی بیشتر کرده و بر سیر تورمی می‌افزاید. پیامد این فرآیند است، که در این جوامع - به غیر از اقلیت ناچیزی که هر روزه پروا رتر می‌شوند - فقر به گسترده ترین حالت، ملی و سراسری می‌شود. برای نمونه، در طول ۱۹۷۹-۱۹۹۰ قدرت خرید مقدار متوسط مزد در جامائیکا برای تغذیه‌ی یک خانوار حدوداً نصف شد. سیاست‌های مبتنی بر کنترل مزدها، مقدار واقعی مزد را به شدت کاهش داد؛ در حالی که حذف یارانه ها و کاهش ادامه دار ارزش پول باعث بالا رفتن چشم گیر قیمت‌ها شد. برای نمونه، در این فاصله، قیمت برنج در جامائیکا ۱۹۰۰ درصد، قیمت آرد ۲۱۰۰ درصد، و قیمت نان ۳۱۲۵ درصد افزایش یافت. یعنی به ترتیب، ۱۹ برابر، ۲۱ برابر، و بیش از ۳۱ برابر شدند. سنگال، در ژانویه ۱۹۹۴، ارزش پول خود را ۵۰ درصد کاهش داد. و قیمت اقلام وارداتی، از جمله مواد غذایی و دارو، یک شبه دو برابر شد. در زیمبابوه، در دو سال اول اجرای برنامه‌ی تعدیل، قیمت‌ها بیش از ۵۰ درصد افزایش یافت. افزایش قیمت مواد غذایی از این هم بیشتر بود و به طور متوسط بیش از ۷۰ درصد و در مواردی حتا بیش‌تر از آن افزایش یافت. قیمت یک کیسه ذرت در طول ۱۲ ماه، یعنی بین آوریل ۱۹۹۱ تا آوریل ۱۹۹۲، سه برابر افزایش یافت. در مارس ۱۹۹۳، از قیمت نان کنترل زدایی شد و قیمت آن در ظرف یک شبانه روز، ۳۵ درصد بالا رفت. و این در حالی بود، که مزدها ثابت مانده بودند (۱۱). در غنا، که به عنوان یک نمونه‌ی به اصطلاح موفق ارائه می‌شود، نسبت سرمایه گذاری به تولید ناخالص ملی در سال‌های اولیه‌ی ۱۹۹۰ از سال‌های ۶۰ و ۷۰ کم‌تر بود. به علاوه، در نتیجه‌ی نزول قدرت خرید مزد و کاستن از هزینه های دولتی، کاهش ارزش پول و پولکی کردن بهداشت و آموزش، سوء تغذیه و بیماری در میان فقرا بسیار افزایش یافت. با این همه، اگر چه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی از «توسعه‌ی اقتصادی» در غنا سخن می‌گویند، ولی «مقدار بی سوادی و ترک تحصیل بسیار افزایش یافته است». در سال ۱۹۹۰، که مقدار حداقل مزد ۲۱۸ سیدیس (واحد پول غنا) بود، کنگری اتحادیه‌ی کارگری نشان داد، که یک خانوار متوسط فقط برای خرید مواد غذایی روزانه به ۲۰۰۰ سیدیس نیازمند است. کل بدهی خارجی نیز در طول این سال‌های به اصطلاح «رونق»، سه برابر شد و از ۱/۴ میلیارد دلار به ۴/۲ میلیارد دلار رسید (۱۲). و اما، پیامد برنامه‌ی تعدیل در برزیل به یک تردستی و شعبده بیشتر شباهت دارد، تا یک برنامه و سیاست مشخص اقتصادی. در سال ۱۹۸۰، کل بدهی خارجی برزیل ۶۴ میلیارد دلار بود. در طول ۱۹۸۹-۱۹۸۰، برزیل در کل ۱۴۸ میلیارد دلار به عنوان اصل و فرع بدهی خود پرداخت. در پایان سال ۱۹۸۹، ولی برزیل هم چنان ۱۲۱ میلیارد دلار بدهی خارجی داشت. یعنی تقریباً دو برابر و نیم آن چه که بدهکار بودند، پرداختند؛ ولی هم چنان

کلمبیا	۱۰۰	۱۰۷/۹
مکزیک	۱۰۰	۴۵/۵
پرو	۱۰۰	۲۳/۴
ونزوئلا	۱۰۰	۵۰/۷

* برای آرژانتین، چون رقم سال ۱۹۹۰ در دست نبود، از رقم سال ۱۹۸۹ استفاده شده است.

اگر چه این روند نزولی هم چنان ادامه دارد، ولی برای سادگی کار خودمان فرض می‌کنیم که مقدار واقعی مزد، سالی ۳ درصد افزایش خواهد یافت. در جدول زیر محاسبه کرده‌ام، که اگر مقدار واقعی مزد با این نرخ سالیانه افزایش یابد، چند سال طول می‌کشد تا میزان واقعی مزد در این کشورها به سطحی که در ۱۹۸۰ بود، برسد. به سخن دیگر، با همین ادعاهایی که مدافعان برنامه‌ی تعدیل ساختاری می‌کنند، ترمیم خراب کاری‌های ناشی از اجرای این برنامه چند سال طول می‌کشد.

کشور	زمان لازم برای رسیدن به سطح زندگی در سال ۱۹۸۰
آرژانتین	۲۰۰۳
برزیل	۲۰۱۱
شیلی	۱۹۹۵
کلمبیا	—
مکزیک	۲۰۱۷
پرو	۲۰۳۹
ونزوئلا	۲۰۱۳

مشاهده می‌کنیم، که بین ۱۵ تا ۵۹ وقت لازم است تا سطح زندگی شهروندان این کشورها به همان سطحی برسد، که در سال ۱۹۸۰ بود. و تازه فرض بر این است، که پیامدهای تخریبی برنامه‌ی تعدیل ساختاری ادامه نمی‌یابد. با این همه، پرسش دیگری نیز هست. به راستی، مسئولیت آن چه که در این فاصله بر شهروندان این جوامع می‌گذرد، با کیست؟ و اما چند نکته‌ای هم درباره‌ی اقتصاد ایران بگویم و داستان را تمام کنم. گذشته از همه‌ی مسائلی که هست، مشکل اصلی اقتصاد ایران — اتکا بیش از اندازه‌ی آن به درآمدهای نفت — به طور کلی این ذهنیت دلال مسلک ماست، که نه در گذشته برای تخفیف‌اش قدمی برداشته بودند و نه در سال‌های پس از سقوط سلطنت. برای نمونه در پایان سال ۱۳۸۱، کل صادرات غیر نفتی ایران، ۴/۴ میلیارد دلار بود و در ازایش بیش از ۲۱ میلیارد دلار کالا به ایران وارد شد. (۱۷) به عبارت دیگر، ایران در ۱۳۸۱، کسری تراز بیش از ۱۶/۵ میلیارد دلار داشته است. دلیل‌اش هم چندان دشوار نیست. از سویی، اقتصاد سنتی ایران امکان صادرات را نمی‌دهد و از سوی دیگر، گرایش به زندگی مدرن ما را وادار به واردات می‌کند. نکته‌ای که به آن توجه نمی‌شود، این که این کسری تراز پرداخت چشم گیر یکی از عمده ترین دلایل افزایش بیکاری در ایران است. به سخن دیگر، ما معادل ۱۶/۵ میلیارد دلار واردات برای اقتصادهای دیگر شغل ایجاد می‌کنیم و اگر برای هر شغل، درآمد سالیانه‌ای معادل سه هزار دلار در نظر بگیریم، با ۱۶/۵ میلیارد دلار وارداتی که در داخل تولید شود، ما ۵/۵ میلیون شغل ایجاد خواهیم کرد. با این حساب سرانگشتی، اگر می‌توانستیم به تولید در اقتصاد ایران سامان بدهیم، می‌توانستیم مشکل بیکاری را هم حل کنیم. ولی بدون پرداختن به این عوامل اصلی، می‌خواهند دروازه‌های مملکت را به

داده‌اند». او ادامه می‌دهد، که «ما (در برزیل) برای ۱۳ سال همه‌ی این کارها را کرده‌ایم و نتایج و پیامدها اما منهدم کننده بوده‌اند». (۱۵) گوشه‌ای از آن را در پیوند با بدهی خارجی برزیل دیدیم و دیگر تکرار نمی‌کنم. و اما چرا این سیاست‌ها به گسترش فقر و نداری منجر می‌شود؟ بدون این که بخواهم به جزییات بپردازم، باید یادآوری کنم که جزء اصلی برنامه‌ی تعدیل ساختاری به روایت بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و مدافعان این برنامه برای کشورهای در حال توسعه، نه فقط بازسازی ساختار اقتصادی آن‌ها بر اساس الگوی سرمایه سالاری بازار آزاد است، بلکه این تجدید ساختار اهداف مشخص‌تری نیز دارد. یعنی، هدایت پس اندازها و سرمایه گذاری‌ها به بخش صادراتی اقتصاد، آن هم با این دورنمای دل چسب که فعالیت بیشتر در این بخش، ارزش آوری می‌کند. البته گسترش صادرات و ارزش بیشتری که به دست می‌آید، باعث می‌شود که این کشورها با مشکلات کم‌تری بتوانند بدهی‌های خارجی خود را کارسازی نمایند. پس، یک سیاست تعدیل موفق باید به این کشورها کمک کند، تا مقدار بدهی خارجی خود را کاهش بدهند. در صفحات قبل، به مواردی اشاره کردیم و دیدیم که این چنین نشده است. و اما به اختصار بپردازیم، به پیامدهای تشویق صادرات در این کشورها: واقعیت دردناک این است، که برنامه‌ی تعدیل ساختاری در اغلب کشورهایی که به اجرا در آمده است، موجب شده که اقتصاد این جوامع به واقع دو شقه شود: یعنی بخشی، که برای نیازهای داخلی فعالیت می‌کند و بخشی خارجی یا بین المللی، که می‌کوشد برای بازارهای جهانی تولید نماید. و اما چگونه می‌توان سرمایه گذاری را از بخش داخلی به بخش بین المللی سوق داد، تا تولید در آن بخش افزایش یابد؟

راهی که مدافعان سیاست تعدیل ساختاری در پیش گرفته‌اند، کاستن از تقاضای موثر در بخش داخلی است که از طریق کاستن از قدرت خرید مزدبگیران چنین هدفی به دست می‌آید. نتیجه‌ی این سیاست، نه فقط ملی کردن و سراسری کردن فقر و نداریست، بلکه پیامد دیگرش تضعیف بیشتر اقتصاد داخلی است. و شکننده تر شدن آن بخشی که با زندگی شهروندان کار دارد. آمارهای دولتی درباره‌ی تولید ناخالص ملی، البته نه همیشه به خاطر دست کاری و ماساژ ارقام، بلکه به طریقی کاملاً پذیرفتنی نرخ‌های رشد بسیار بالایی نشان می‌دهند، که در وجه عمده بازگو کننده تغییرات در بخش بین المللی است و نه در همه‌ی اقتصاد. رشد بخش بین المللی، نه فقط زشتی و ناهنجاری کاهش فعالیت‌ها در بخش داخلی را از دیده پنهان نگاه می‌دارد، بلکه باعث می‌شود که مدافعان این سیاست هم چنان برای دوباره آزمودن این آزموده‌ها، شواهد و آمارهای جذاب در اختیار داشته باشند. در این چنین وضعیتی، تعجبی ندارد که آن چه که دولت‌ها در این جوامع ادعا می‌کنند، یک چیز است و تجربیات روزمزی اکثریت مردم یک چیز دیگر. این داستان دردآلود را با اشاره‌ای به تغییرات در مقدار واقعی مزد در چند کشور آمریکای لاتین، که این برنامه را برای چندین سال اجرا نموده‌اند، به پایان می‌برم تا فرصتی دیگر. پرفسور رامیرز در بررسی خواندن‌اش درباره‌ی سیاست تعدیل در آمریکای لاتین، ارقام زیر را به دست داده است:

مقدار واقعی مزد (۱۶)

کشور	۱۹۸۰	۱۹۹۰
آرژانتین	۱۰۰	۶۸/۴*
برزیل	۱۰۰	۵۳/۴
شیلی	۱۰۰	۸۷/۵

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- خواننده‌ی علاقه مند را رجوع می‌دهم به دو مقاله‌ی دیگر به همین قلم: «سیاست تعدیل اقتصادی: ارزیابی عام» و «بررسی مختصر سیاست تعدیل اقتصادی در شیلی» در کتاب «مقدمه‌ای بر اقتصاد سیاسی»، نشر نی، تهران ۱۳۷۶. علاوه بر این دو نوشته، هم چنین بنگرید به دو مجموعه مقاله به ترجمه‌ی این قلم: «جهانی کردن فقر و فلاکت: استراتژی تعدیل ساختاری در عمل»، نشر آگه، ۱۳۸۰ و هم چنین «استعمار پسامدرن»، نشر دیگر، ۱۳۸۲، که در این خصوص روشن گردند.
- ۲- بنگرید به مقدمه‌ای که بر کتاب «جهانی کردن فقر و فلاکت» و «استعمار پسامدرن» نوشته‌ام.
- ۳- دکتر بهمن آرمان: «خصوصی سازی، خسته در ابتدای راه»، در مجلس و پژوهش، شماره ۷، فروردین ۱۳۷۳، صفحه ۴۱.
- 4- J.M. Fontains & V. Geronimi: "Private investment and privatisation in sub-Saharan Africa", in, P. Cook & C. Kirkpatrick (edit): *Privatisation Policy and Performance*, 1995, p.157.
- ۵- علی رضا اهوایی: «پشت تصویر جامعه»، اندیشه جامعه، شماره ۲، دی ۱۳۷۷، صفحه ۲۸.
- 6- David Potts: "Nationalisation and Denationalisation of Estate Agriculture in Tanzania, 1967-90", in, Cook & Kirkpatrick (edit): *Privatisation Policy and Performance*, 1995, pp.194-95.
- 7- John Weise: Mexico: "Comparative Performance of State and Private Industrial Corporations", Cook & Kirkpatrick (edit): *Privatisation Policy and Performance*, 1995, p.222.
- 8- K.S. Jomo: "Malaysia's Privatisation Experience", in, Cook & Kirkpatrick (edit): *Privatisation Policy and Performance*, 1995, pp.238-240.
- 9- Cevat Karatas: "Has Privatisation Improved Profitability and Performance of the Public Enterprises in Turkey". in, Cook & Kirkpatrick (edit): *Privatisation Policy and Performance*, 1995, pp. 244-261.
- 10- Davison Budhoo: "IMF/World Bank wreak havoc on Third World", in K. Danaher (edit): *50 years is enough: The case against the World Bank and the International Monetary Fund*, South End Press, 1994, pp.20-23.
- 11- Christian Aid: "Who runs the World?" 1994, pp.23-40.
- 12- R. Hammond & L. McGowan: "Ghana" the World Bank, s Sham Showcase", in, Danaher, ibid, pp. 78-82.
- 13- Marcos Arruda: "Brazil: drowning in Debt" in, Danaher, ibid, pp. 44-50.
- 14- Mozambique Information Agency: Mozambique: In the Colis of Structural Adjustment, in, Danaher, ibid, pp.84-85.
- ۱۵- مارکوس آرودا: «برزیل غرقه در قرض»، همان جا.
- ۱۶- میگوئل د. رامیرز: «سیاست‌های تعدیل در آمریکای لاتین: نگرش ساختارگرایانه‌ی جدید»، ترجمه‌ی احمد سیف، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۴-۱۰۳، صفحه ۱۱۵.
- 17- Central Bank of the Islamic Republic of Iran: Economic Trends, no.31, fourth quarter, p.15.
- ۱۸- اقتصاد ایران، شماره ۵۰، فروردین ۱۳۸۲، صفحه ۱۱.
- ۱۹- مصاحبه با غلام رضا شافعی، وزیر صنایع، «پیام امروز»، شماره ۴۲، آذر ۱۳۷۹، صفحات ۳۶ و ۳۹.
- ۲۰- محمد تقی زاده: «اقتصاد دلالی، نابسامانی اقتصادی و راه برون از آن»، اندیشه جامعه، شماره ۲، دی ۱۳۷۷، صفحه ۲۴.
- ۲۱- محمد حسین ادیب: «خاتمی و سقوط اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۴»، اندیشه جامعه، شماره ۳۰، تیر ۱۳۸۲، صفحه ۲۵.

* * *

روی واردات باز کنند و بدیهی است، که نتیجه‌اش بیشتر شدن این کسری تراز پرداختها خواهد بود. از سوی دیگر، اگر تخمین نشریه «اقتصاد ایران» درست باشد، تا سال ۱۳۸۸ میزان بیکاری در ایران به ۵/۸ میلیون نفر یا ۲۳ درصد از نیروی کار خواهد رسید. و البته این تخمین بر این اساس استوار است، که به همین مقدار، کسری تراز پرداختها خواهیم داشت. (۱۸)

در عدم سامان دهی به تولید، و در جامعه‌ای که برنامه‌ی رفاهی برای کمک به بیکاران ندارد، افزایش فقر و فحشا و بزهکاری، نتیجه‌ی گریز ناپذیر این افزایش بیکاری خواهد بود. و اما در ایران، چه در گذشته و چه در سال‌های اخیر، به این امر کوچک‌ترین توجهی نشده است. در سال‌های اخیر، یک بار در دوره‌ی ریاست جمهوری آقای رفسنجانی کوشیدند برنامه‌ی تعدیل ساختاری را پیاده کنند و برای اقتصاد بیمار ایران، مقدار قابل توجهی بدهی خارجی بالا آوردند و بعد کوشیدند با کاستن از ارزش پول داخلی (ریال) و فروش دلارهای نفتی به قیمت هر روز افزون‌تری کسری بودجه‌ی دولت را چاره کنند، که اگر چه آن مشکل را چاره نکرد، حتا به گفته‌ی شافعی وزیر صنایع: «برای یک واحد تولیدی، که نیاز به مواد اولیه و تجهیزات دارد، این افزایش (افزایش بهای ارز) ضربه‌ای سخت است». حتا در خصوص توزیع ارز برای سرمایه‌گذاری، شافعی می‌گوید: «خیلی از آدم‌ها آمده بودند رانت بگیرند، در حالی که اگر رانتی در کار نبود، شما شاهد آن نبودید که ۵۰۰ کارخانه‌ی فرش ماشینی ایجاد و یک باره همه تعطیل شود، یا صدها واحد تولید کابل به امید بهره بردن از مابه‌التفاوت قیمت مس تاسیس شود، یا صدها واحد تولید ماکارونی فقط به خاطر استفاده از اختلاف قیمت آرد شکل بگیرد. وقتی این اختلاف قیمت از بین رفت، دیگر ادامه‌ی کار این واحدها هم معنی نداشت. در ظاهر ممکن است ۱۰۰ واحد یا حتا ۱۰۰۰ واحد ایجاد کرده باشیم، ولی در باطن امر مردم را به بدبختی کشانده‌ایم. واحدی می‌آید تمام سرمایه‌ی خودش را می‌دهد، از دولت هم چیزی می‌گیرد و آن را تبدیل به سالن و امکانات می‌کند و آجر روی آجر می‌گذارد. بعد هم وقتی این واحد می‌خواهد، هیچ کس پاسخگو نیست». (۱۹) علاوه بر بی ارزش کردن پول ملی، از سوی دیگر به شرکت‌های دولتی هم اجازه دادند که قیمت کالاها و خدماتی را که عرضه می‌کنند به طرق مختلف افزایش بدهند و به این ترتیب، علاوه بر تورم ناشی از بی ارزش شدن پول ملی، به فشارهای تورمی افزودند، که این هم به نوبه‌ی خود فشار بیشتری بر زندگی زحمت‌کشان و کسانی شد که در ایران درآمد ثابت دارند. حالا هم بدون توجه به این مشکل اساسی اقتصاد، برنامه‌ی خصوصی کردن گسترده را در پیش گرفته‌اند، در حالی که به گفته‌ی پرفسور تقی زاده (استاد ایران دانشگاه کیوتو) اگر قرار باشد توزیع منابع خودمان را به دست بازار بدهیم، آن هم در شرایطی که اقتصاد دلالی حاکم است، مسلما برای توسعه به جایی نخواهیم رسید. (۲۰) اقتصاد دلالی، که در همی تار و پود تفکر اقتصادی ایران حاکم است، نه فقط عمده‌ترین مانع صنعتی کردن ایران، بلکه عمده‌ترین علت اتلاف درآمدهای نفتی هم هست. البته همان طور که پیش‌تر به اشاره گفته‌ام، در مطبوعات داخلی آمده است که ولت می‌خواهد بنزین را به بهای بازار عرضه نماید. به عبارت دیگر، یارانه‌های پرداختی را حذف کند. اگر چه علت اصلی این سیاست، نیازهای بودجه‌ای دولت است، ولی پیامدش برای اقتصاد ایران منهدم کننده خواهد بود. پیش بینی می‌شود، که اگر یارانه‌ی ارزی و یارانه‌ی انرژی حذف شود، «تولید حداقل در ۶۰ رشته از ۷۰ رشته‌ی موجود متوقف می‌شود. بدون سوبسید ارزی و سوبسید انرژی، ۹۰ درصد تولید کنندگان ایران پس از دو سال مجبور به توقف تولید می‌شوند.» (۲۱)

ناگفته روشن است، که هزینه‌ی اصلی این آشوب اقتصادی از کیسه‌ی کارگران و دیگر زحمت‌کشان ایران پرداخت خواهد شد.